

تاریخ اسلام

شرح حال و زندگی پیامبر اسلام ﷺ

(۲)

پیامبر اکرم ﷺ در مدینه

نویسنده:

علی ریخته‌گرزاده تهرانی

نام جزوه : تاریخ اسلام - شرح حال و زندگی حضرت پیامبر اسلام ﷺ (۲)

موضوع : پیامبر اکرم ﷺ در مدینه

نویسنده : علی ریخته گرزاده تهرانی

ناشر : دفتر نشر فرهنگ و معارف اسلامی مسجد هدایت

آدرس : تهران، خیابان جمهوری اسلامی، مسجد هدایت

تلفن : ۰۲۴-۳۳۹۰۷۰۲۴ - ۰۲۱ - ۳۳۳۹۲۶۲۳ - ۰۲۱

صندوق پستی : ۵۹۵ - ۱۱۵۵

آدرس وب سایت : [www.hedayatgar.ir](http://www.hedayatgar.ir)

## فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۵.....	ازدواج حضرت فاطمه <small>صَلَّى اللهُ عَلَيْهَا</small>
۸.....	مراسم عروسی
۱۰.....	غزوه احد، در دامنه‌ی کوه احد
۱۱.....	گزارش نقشه‌ی قریش به پیامبر <small>صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ</small>
۱۱.....	حرکت قریش
۱۲.....	شورای نظامی
۱۳.....	حرکت پیامبر <small>صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ</small>
۱۳.....	عشق به شهادت و پاکبازی
۱۶.....	صف‌آرایی دو لشگر
۱۷.....	نبرد آغاز می‌شود
۱۸.....	شکست پس از پیروزی
۲۹.....	پایان جنگ
۳۰.....	خاطرات هیجان‌انگیز یک زن با ایمان

۳۱..... نمونه‌ای دیگر از زنان فداکار

۳۲..... دشمن را باید تعقیب کرد

۳۳..... حمراء الاسد

۳۵..... ولادت حضرت امام حسن مجتبیٰ علیه السلام

۳۵..... ازدواج پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با زینب

۴۰..... خودآزمایی



# بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

## ازدواج حضرت فاطمه عليها السلام

بانوی بانوان جهان، حضرت فاطمه عليها السلام از نظر رشد جسمانی به حد ازدواج رسیده و برای تشکیل زندگی مستقل با یک همسر هم‌شأن و هم‌کفو خود آمادگی داشتند. بزرگان عرب از این مطلب با خبر بودند، و هر کدام آن‌ها سعی کردند از تمامی امکانات خود برای جلب نظر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و رضایت آن بزرگوار استفاده کنند. غافل از اینکه حضرت فاطمه عليها السلام یک زن معمولی نبودند، بلکه یک انسان فوق‌العاده در حد عصمت بودند، بنابراین هر مردی شایستگی همسری با آن بزرگوار را نداشت.

خواستگاران یکی پس از دیگری به حضور پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌رسیدند و از آن حضرت تقاضا می‌کردند پیام آن‌ها را به فاطمه عليها السلام برساند تا شاید آن بزرگوار یکی از آن‌ها را برگزیند. ولی در برابر خواسته‌های مکرر آنان پاسخ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم این بود که: ازدواج فاطمه عليها السلام باید به فرمان خدا صورت بگیرد و آن بزرگوار با این پوزش تا حدی پرده از چهره حقیقت برمی‌داشت. اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فهمیدند که جریان ازدواج فاطمه عليها السلام آنقدر هم سهل نیست که آنان خیال می‌کردند که هر فردی بتواند بدین شرف مشرف گردد. با توجه به این نکته اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فکر می‌کردند تنها شخصی که بتواند در این جهت گام

بردارد و تقاضای او مورد قبول پیامبر ﷺ قرار گیرد حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ خواهد بود. برای امتحان علی عَلَيْهِ السَّلَامُ را تشویق کردند که از دختر پیامبر ﷺ خواستگاری کند. علی عَلَيْهِ السَّلَامُ هم از صمیم قلب با این مطلب موافق بود. فقط در پی فرصتی می‌گشت تا شرایط برای خواستگاری فراهم گردد.

امیر مؤمنان عَلَيْهِ السَّلَامُ شخصاً به محضر رسول خدا ﷺ شرفیاب گردید، حجب و حیا سراسر بدن او را فراگرفته بود. سر به زیر افکند. گویا می‌خواهد مطلبی را بگوید، ولی شرم مانع از گفتن آن است پیامبر گرامی اسلام ﷺ او را وادار به سخن گفتن کرد. او با اداء چند جمله توانست مقصود خود را بفهماند، این نوع خواستگاری نشانه‌ی اخلاص و صمیمیت است.

پیامبر ﷺ تقاضای علی عَلَيْهِ السَّلَامُ را اجابت کرد و فرمود شما مقداری صبر کنید تا من این موضوع را با دخترم در میان بگذارم، وقتی مطلب را به دختر خود فرمود، سکوت، سراپای زهرا عَلَيْهَا السَّلَامُ را فرا گرفت، پیامبر ﷺ برخاست و فرمود، «اللَّهُ أَكْبَرُ سَكُوتُهَا إِقْرَارُهَا»، یعنی: «همین که زهرا عَلَيْهَا السَّلَامُ سکوت کرد این سکوت نشانه قبول کردن است» از سوی دیگر دارایی علی عَلَيْهِ السَّلَامُ آن روز جز یک شمشیر و زره چیز دیگری نبود. علی عَلَيْهِ السَّلَامُ مأمور شد که زره خود را بفروشد و مقدمات و مخارج عروسی را فراهم آورد. او با کمال صمیمیت زره خود را فروخت و پول آن را خدمت رسول خدا ﷺ آورد. پیامبر ﷺ مشتکی از آن را بدون آنکه بشمارد به بلال داد که برای زهرا عَلَيْهَا السَّلَامُ مقداری عطر بخرد، و باقیمانده را در اختیار ابی‌بکر و عمار گذارد، تا از بازار مدینه برای داماد و عروس، لوازم زندگی تهیه



کنند. آنان به دستور پیامبر ﷺ به بازار رفتند و اشیاء زیر را که در حقیقت  
جهاز زهرانا عَلَيْهَا بود خریداری کردند و به محضر پیامبر ﷺ آوردند.

صورت جهیزیه دختر پیامبر ﷺ:

- ۱- پیراهنی که به هفت درهم خریداری شده بود.
- ۲- روسری یا «مقنعه» که قیمت آن یک درهم بود.
- ۳- ملافه مشکی که تمام بدن را کفایت نمی‌کرد.
- ۴- یک عدد تخت که از چوب و لیف خرما ساخته بودند.
- ۵- دو عدد تشک از کتان مصری که یکی پشمی و دیگری از لیف خرما پر شده بود.
- ۶- چهار عدد بالش که دو تای آن از پشم و دو تای دیگر از لیف خرما پر شده بود.
- ۷- پرده
- ۸- یک قطعه حصیر به عنوان فرش اطاق
- ۹- دستاس، جهت آسیاب آرد کردن گندم
- ۱۰- مشک آب که از پوست ساخته شده بود.
- ۱۱- کاسه‌ی چوبی
- ۱۲- ظرف پوستی برای آب
- ۱۳- کوزه سبز رنگ
- ۱۴- دو سه کوزه‌ی دیگر

۱۵- دو بازوبند نقره‌ای

۱۶- یک ظرف مسی

وقتی چشم پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به جهاز دخترش افتاد فرمود خداوندا زندگی را بر گروهی که بیشتر ظروف آن‌ها از گل «سفال» است مبارک گردان.<sup>۱</sup>

مهریه دختر پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که بعدها «مهر السنه» نامیده شد، عبارتست از پانصد درهم نقره؛ و این ازدواج برای تمام زن و مرد مسلمان سرمشق است، برای دختران و پسرانی که از بار سنگین مهریه می‌نالند و گاهی به همین جهت یا به خاطر نداشتن جهیزیه از ازدواج منصرف می‌شوند.

### مراسم عروسی

پس از تهیه جهیزیه، قرار شد گروهی را برای مجلس ولیمه دعوت کنند، حضرت علی عَلِيٌّ به افتخار همسر گرامی خود ولیمه‌ای ترتیب داد. پس از صرف غذا، رسول گرامی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فاطمه عَلِيَّهَا را به حضور خود طلبید، فاطمه عَلِيَّهَا در حالی که شرم و حیا سراسر وجود او را فراگرفته بود، شرفیاب محضر پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گردید. عرق حجب و خجالت از پیشانی او می‌ریخت. وقتی چشم او به پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ افتاد پای او لغزید و نزدیک بود به زمین بخورد. پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دست دختر گرامی خود را گرفت. آنگاه رو بندش را باز کرد، دست عروس را به دست داماد نهاد، و فرمود: یا علی خداوند ازدواج با دختر پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را بر تو مبارک





کند. فاطمه عَلَيْهَا السَّلَامُ بهترین همسر برای تو است. سپس رو به فاطمه عَلَيْهَا السَّلَامُ کرد و فرمود:  
فاطمه بهترین شوهر برای تو علی عَلَيْهِ السَّلَامُ است.

در این موقع بنا به گفته‌ی برخی، به زنان مهاجر و انصار دستور داد که دور شتر حامل حضرت زهرا عَلَيْهَا السَّلَامُ را بگیرند و به خانه شوهر برسانند. شیرین‌تر از همه لحظه‌ای بود که داماد و عروس به حجله رفتند، در حالی که هر دو از کثرت شرم به زمین می‌نگریستند. پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وارد شد. ظرف آبی به دست گرفت، و به عنوان تَفأل بر سر و بر اطراف بدن دختر پاشید، زیرا آب مایه‌ی حیات است و در حق هر دو دعا فرمود:

پروردگارا این دختر من و محبوب‌ترین مردم نزد من است، پروردگارا، علی عَلَيْهِ السَّلَامُ نیز گرامی‌ترین مسلمانان نزد من است خداوندا رشته محبت آن دو را استوار فرما...<sup>۱</sup>

در اینجا برای اداء حق دختر پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ به حدیث زیر توجه کنید...

انس بن مالک می‌گوید: پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ شش ماه تمام هنگام طلوع فجر از خانه بیرون می‌آمد و رهسپار مسجد می‌گشت و مرتب در آن هنگام مقابل در خانه فاطمه عَلَيْهَا السَّلَامُ می‌ایستاد، و می‌فرمود:

«اهل بیت من به یاد نماز باشید خداوند می‌خواهد از شما اهل بیت همه گونه پلیدی را دور کند.»<sup>۲</sup>

۱ - امالی «شیخ طوسی»، ص ۴۳.

۲ - شواهد التنزیل «حاکم حسکانی»، ج ۲، ص ۱۸.

## غزوه أُحُد، در دامنه‌ی کوه أُحُد

سال سوم هجرت حوادث بزرگی را دربرداشت. از جمله چند غزوه که مهم‌ترین آن‌ها غزوه أُحُد بود. پس از جنگ بدر و تحمل تلفات و خسارت‌های جنگ بدر از سوی قریش، بعد از مدتی صفوان بن امیه و عکرمه فرزندان ابوجهل به ابوسفیان پیشنهاد کردند چون سران قریش و دلاوران ما در راه حفاظت کاروان تجارتی مگه کشته شدند، هر فردی که در آن کاروان مال‌التجاره‌ای داشته باید مبلغی به عنوان تأمین هزینه‌ی جنگ بپردازد. این پیشنهاد مورد تصویب ابوسفیان واقع شد، و فوراً عملی گردید.

عمر و عاص و چند نفر دیگر مأمور شدند که در میان قبیله‌های کنانه و ثقیف گردش کنند، و از آن‌ها کمک بگیرند، و دلاوران آن‌ها را با وسائل گوناگون برای نبرد با محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ دعوت نمایند، تا بدین ترتیب ارتشی که نفرات آن‌ها چهار هزار نفر بود برای جنگ آماده سازند.

البته این تعداد، شماره مردانی بود که در این نبرد شرکت کردند، ولی برخلاف رسم گذشته عرب که هیچگاه زنان و دختران خود را در جنگ شرکت نمی‌دادند، در این جنگ تعداد قابل توجهی از زنان را نیز همراه آوردند، نقش زنان در این جنگ طبل زدن و شعر خواندن و تهییج و تشویق مردان برای گرفتن انتقام بود، و از سوی دیگر فلسفه‌ی اصلی شرکت دادن آنان این بود که راه فرار را به روی جنگجویان ببندند زیرا فرار از نبرد، توأم با اسیر گشتن دختران و زنان آن‌ها بود و عنصر با شهامت عرب به این خواری تن در نمی‌دهد.



## گزارش نقشه‌ی قریش به پیامبر ﷺ

عباس، عموی پیامبر ﷺ، طی یک گزارش مخفیانه با مهر و امضاء خود، پیامبر ﷺ را از برنامه‌ی قریش آگاه ساخت. قاصد، هنگامی نامه را به آن حضرت رساند که در باغ‌های خارج شهر مدینه بودند. او پس از عرض ادب، نامه سربسته را به دست حضرت داد پیامبر ﷺ نامه را خواند، ولی مضمون آن را به یاران خود نفرمود. (علامه مجلسی از امام صادق ع نقل می‌کند که پیامبر گرامی ﷺ خط نمی‌نوشت ولی نامه می‌خواند.)<sup>۱</sup> حضرت پس از مراجعه به شهر، نامه را برای همه خواندند.

### حرکت قریش

ارتش قریش به سوی مدینه حرکت کرد، و در بین راه به محلی به نام ابواء که مادر پیامبر ﷺ آمنه، در آنجا دفن شده است، رسید. جوانان سبکسر قریش اصرار ورزیدند که قبر مادر پیامبر ﷺ را بشکافند و جسد او را بیرون بیاورند، ولی دوراندیشان آن‌ها این عمل را سخت تقبیح کردند، و افزودند که ممکن است این عمل بعدها مرسوم شود و نسبت به قبرهای مردگان ما چنین کاری را انجام دهند.

پیامبر ﷺ شب پنجشنبه پنجم ماه شوال سال سوم هجرت برای کسب خبر انس و یونس فرزندان فضاله را بیرون مدینه فرستاد تا او را از اخبار قریش آگاه

سازند. آن دو نفر خبر آوردند که سپاه قریش نزدیک مدینه است، و مرکب‌های خود را برای چرا در کشتزارهای مدینه رها کرده‌اند. از این جهت سران اوس و خزرج شب را با اسلحه در مسجد به سر بردند، تا مبادا قریش با حمله‌ی شبانه آسیب به پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ برسانند، و بدین ترتیب از خانه پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و دروازه‌های شهر حفاظت کردند تا روز روشن فرا رسد و تکلیف آن‌ها از نظر تاکتیک جنگی معین گردد.

ارتش قریش هنگامی که به نزدیکی مدینه رسید راه خود را کج کرد و در شمال مدینه در وادی عقیق در دامنه‌ی کوه اُحد مستقر گردید. این نقطه بر اثر نبودن نخلستان و هموار بودن زمین، برای هرگونه فعالیت‌های نظامی آماده بود، نیروهای قریش، عصر روز پنجشنبه پنجم شوال سال سوم هجری در دامنه‌ی کوه اُحد پیاده شدند.

### شورای نظامی

پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ روز جمعه در انجمن بزرگی که افسران و سربازان دلیر ارتش اسلام در آنجا گرد آمده بودند، با ندای رسا فرمود: «أَشِيرُوا إِلَيَّ» یعنی نظرات خود را در دفاع از حیثیت و حریم اسلام در برابر دشمنان بیان کنید.

نظرات مسلمانان در دفاع مختلف بود. برخی نظر دادند در مدینه بمانند، و اطراف مدینه را حصار بکشند، وقتی دشمن به شهر حمله کرد آن‌ها از درون دفاع کنند. و برخی دیگر نظر دادند باید از شهر بیرون رفت، و مردانه با دشمن جنگید، طرفدار نظر دوم افرادی همچون حضرت حمزه عموی پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بودند، حمزه

گفت به خدایی که قرآن نازل کرده است امروز غذا نخواهم خورد تا آن که در بیرون شهر با دشمن نبرد کنم. پیامبر ﷺ نیز پس از توجه و آگاهی از نظر اکثریت قاطع مسلمانان، سرانجام شیوهی دوم را انتخاب فرمودند.

### حرکت پیامبر ﷺ

پیامبر ﷺ پس از تعیین شیوهی دفاع، وارد خانه شد، زره پوشیدند، و شمشیر حمایل کردند و سپری به پشت انداختند و کمانی به شانه آویختند، و نیزه‌ای در دست از خانه بیرون آمدند. مسلمانان از دیدن این منظره سخت تکان خوردند، و سعی کردند هر چه زودتر به پیروی از آن بزرگوار لباس رزم پوشند و آماده‌ی حرکت شوند. پیامبر ﷺ نماز جمعه را خواندند، و با لشگری که بالغ بر هزار نفر بود، مدینه را به قصد احد ترک نمودند. نوجوانان مدینه با شور و شوق زیاد به پیامبر ﷺ فشار آوردند که به آنان اجازه شرکت در جنگ بدهند، ولی چون سن آنان مناسب نبود حضرت نپذیرفتند. تنها دو نفر از آن‌ها، با اینکه سنشان کمتر از پانزده سال بود ولی در تیراندازی مهارت داشتند، از پیامبر ﷺ اجازه شرکت در نبرد پیدا کردند.

### عشق به شهادت و پاکبازی

صحنه میدان احد یکی از زیباترین صحنه‌های جانبازی و فداکاری در راه حق و مراکز عشق به حقیقت و ایشار و از خودگذشتگی است. خاطرات آموزنده مسلمانان در این جنگ بسیار شگفت‌انگیز و پرجاذبه است. اینک به برخی از آن خاطرات اشاره می‌کنیم.

۱- عمر و بن جموح قد خمیده‌ای که یک پای او قبلاً آسیب دیده بود، چهار جوان نیرومند خود را روانه‌ی میدان نبرد کرد، در عین حال با همه‌ی ناتوانی و ضعف، خودش نیز تصمیم گرفت در صحنه‌ی احد شرکت کند. نزدیکان وی با این تصمیم مخالفت کردند، به این دلیل که قوانین نظامی اسلام هرگونه تکلیف را از دوش او برداشته است. ولی سخنان آنان پیرمرد را قانع نساخت، و شخصاً خدمت پیامبر ﷺ رسید. عرض کرد: خویشانم مرا از شرکت در جهاد بازمی‌دارند، ولی من آرزوی شهادت دارم. می‌خواهم به سوی بهشت پرواز کنم. پیامبر ﷺ در پاسخ فرمود: خدا تو را معذور شمرده و تکلیفی متوجهات نیست، او اصرار کرد و التماس نمود. پیامبر ﷺ در حالی که بستگانش او را احاطه کرده بودند، رو به خویشان وی کرد، و فرمود: مانع نشوید تا در راه اسلام شربت شهادت بنوشد. او خانه را ترک کرد در حالی که موقع بیرون آمدن می‌گفت: خدایا توفیق ده در راه تو کشته شوم و به سوی خانه‌ام باز نگردان.<sup>۱</sup>

۲- حنظله، فرزند ابو عامر، پدرش از دشمنان پیامبر ﷺ و پایه‌گذار مسجد ضرار است که در بیان حوادث سال نهم هجرت به جریان آن اشاره خواهد شد و در جنگ احد جزء لشگر کفر و ارتش قریش است. اما حنظله، جوان بیست و چهار ساله‌ی مسلمان، با اینکه پدرش در لشگر مقابل آماده‌ی نبرد با مسلمانان بود، خودش جزء سربازان آماده به خدمت سپاه اسلام است. ولی همان روزی که

۱ - سیره حلبیة «ابوالفرج حلبی»، ج ۲، ص ۳۲۹.

قرار بود سپاه اسلام حرکت کند، روزی بود که حنظله می‌بایست با دختر عبدالله ابی که از بزرگان قبیله‌ی اوس بود ازدواج کند، و ناچار بود که مراسم زفاف را همان شب انجام دهد. به حضور پیامبر اسلام ﷺ مشرف شد، تا از آن حضرت اجازه بگیرد که شب در مدینه بماند و فردا صبح اول وقت خود را در صحنه‌ی نبرد اُحد به ارتش اسلام معرفی کند.

به فرموده‌ی مرحوم مجلسی آیه زیر درباره‌ی وی نازل گردیده است:<sup>۱</sup>  
«افراد با ایمان کسانی هستند که به خداوند و پیامبر او ایمان آورده‌اند. هنگامی که برای کار عمومی با او (پیامبر) اجتماع کنند، تا از او اجازه نگیرند از او جدا نمی‌شوند.

کسانی که از تو (پیامبر) اجازه می‌گیرند افرادی هستند که برای کار عمومی با او (پیامبر) اجتماع کنند، تا از او اجازه نگیرند از او جدا نمی‌شوند. کسانی که از تو (پیامبر) اجازه می‌گیرند افرادی هستند که به خداوند و رسول او ایمان آورده‌اند. هرگاه «مؤمنی» برای کارهای خصوصی اجازه گرفت، به هر کس که خواستی اجازه بده.»<sup>۲</sup>

پیامبر ﷺ یک شب برای انجام مراسم عروسی به او اجازه داد. بامداد آن روز، حنظله به دلیل نبودن آب پیش از آن که غسل جنابت کند، به سوی میدان شتافت. وقتی خواست از در منزل بیرون آید، اشک در دیدگان نوعروس که یک

۱- بحارالانوار «مجلسی» ج ۲۰، ص ۵۷.

۲- سوره نور آیه ۶۲.

شب بیشتر از ازدواجش نگذشته بود، حلقه زد. دست در گردن شوهر خود افکند و درخواست نمود چند دقیقه صبر کند، او چهار نفر مرد که روی داشتن عذر در مدینه مانده بودند را گواه گرفت، که دیشب مراسم عروسی او انجام شده است. حنظله از منزل بیرون رفت، عروس رو به آن چهار نفر نمود و گفت دیشب در خواب دیدم که آسمان شکافت، و شوهرم داخل آن گردید، و سپس شکاف به هم آمد. من از این رؤیا احساس می‌کنم که شوهرم به شهادت خواهد رسید.

از سوی دیگر حنظله وارد سپاه شد، در گیرودار جنگ و هنگام داغ شدن نبرد حنظله در برابر حمله‌ی مشرکین از پا درآمد، و نقشش بر زمین شد. پیامبر گرامی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: من مشاهده کردم که فرشتگان، حنظله را غسل می‌دادند، و بدین جهت او را غسیل الملائکه می‌گفتند.

شخصیت حنظله چنان بود که ابوسفیان سردمدار سپاه کفر فریاد زد که اگر مسلمانان در جنگ بدر پسر مرا که نامش «حنظله» بود کشتند، من در جنگ احد نیز حنظله مسلمانان را کشتم.

### صف آرای دو لشکر

صبح روز هفتم شوال سال سوم هجرت، نیروهای اسلام در برابر نیروی مهاجم و متجاوز قریش صف آرای کردند. ارتش اسلام نقطه‌ای را اردوگاه قرار داد که از پشت سر به یک مانع طبیعی یعنی کوه احد محدود می‌گشت، ولی در وسط کوه احد شکاف و بریدگی خاصی وجود داشت که احتمال می‌رفت دشمن کوه احد را دور بزند و از وسط آن شکاف از پشت اردوگاه مسلمین حمله کند.



پیامبر ﷺ برای پیشگیری از این خطر، دو دسته تیرانداز را روی تپه‌ای مستقر ساخت، و به فرمانده آن‌ها عبدالله بن جبیر چنین فرمود:

شما با پرتاب کردن تیر، دشمن را برانید، نگذارید از پشت سر وارد جبهه گردند، و ما را غافلگیر سازند. ما در نبرد خواه غالب باشیم یا مغلوب، شما این نقطه را خالی مگذارید.<sup>۱</sup>

و سپس به تنظیم صفوف پرداخت. و در حالی که پیاده راه می‌رفت صفوف را منظم می‌کرد و جایگاه هر افسری را معین می‌نمود. دسته‌ای را مقدم و گروهی را مؤخر می‌ساخت. او به قدری در تنظیم صفوف دقت می‌کرد که هرگاه شانه سربازی جلوتر بود فوراً او را به عقب می‌برد.

### نبرد آغاز می‌شود

جنگ به وسیله ابو عامر، که از فراریان مدینه بود آغاز گردید او از قبیل‌های اوس بود که بر اثر مخالفت با اسلام از مدینه به مکه پناهنده شده بود، و پانزده نفر از اوسیان نیز با او همراه بودند. ابو عامر تصور می‌کرد که اگر اوسیان او را ببینند دست از یاری پیامبر ﷺ برمی‌دارند از این رو در این راه پیشقدم شد. ولی وقتی با مسلمانان روبرو گردید با طعن و بدگویی ایشان مواجه شد، و پس از جنگ مختصری از جبهه دوری گزید.

از شیوه‌های قریش در این جنگ همراه آوردن زنان و دختران بود، که در صحنه نبرد با آواخوانی و عشوگری تلاش می‌کردند سربازان و جنگجویان را

۱ - البدایة و النهایة «ابن‌کنیر»، ج ۴، ص ۱۴.

در نبرد با مسلمین بیشتر تحریک نمایند. به این عنوان که حتماً پس از پیروزی آن‌ها را کامروا خواهند نمود. ولی چیزی نگذشت که در پرتو جانبازی سرداران رشید اسلام مانند علی عَلِيٌّ و حمزه و ابودجانه و زبیر و... لشگر قریش اسلحه و غنائم خود را زمین نهاده و با فضاحت عجیبی پا به فرار گزاردند، و افتخاری بر افتخارات سربازان اسلام افزوده شد.

### شکست پس از پیروزی

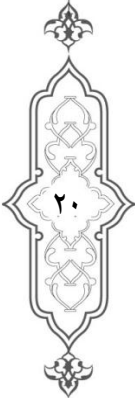
ما در تشریح اوضاع جغرافیایی أحد این نکته را یادآوری نمودیم که در وسط کوه أحد شکاف و بریدگی خاصی قرار داشت، و پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نگهبانی درّه‌ی پشت جبهه را به پنجاه نفر تیرانداز به ریاست عبدالله جبریر سپرد، و به فرمانده آن‌ها دستور داده بود که با پرتاب کردن تیر از عبور دشمن از شکاف کوه جلوگیری کنند، و هیچگاه این نقطه را خالی نگذارند، خواه مغلوب شدند و خواه غالب.

در آن لحظه که ارتش قریش سلاح و متاع خود را در میدان به زمین گزارد و برای حفظ جان خود فراری شد، گروه انگشت‌شماری از سرداران ارتش اسلام، که بیعت خود را براساس بذل جان نهاده بودند، به تعقیب دشمن در خارج از میدان نبرد پرداختند. اما بیشتر مسلمانان از تعقیب دشمن صرف‌نظر کردند، و سلاح به زمین نهادند و به جمع‌آوری غنائم پرداختند. نگهبانان درّه‌ی پشت جبهه نیز با خود گفتند. توقف ما در اینجا بی‌فایده است. ما نیز باید در گردآوری غنائم شرکت کنیم. فرمانده آن‌ها گفت: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دستور داده است که ما از این

جا حرکت نکنیم خواه ارتش اسلام فاتح باشد یا مغلوب. ولی چهل نفر از آن جمعیت در برابر فرمانده مقاومت به خرج دادند و گفتند منظور پیامبر ﷺ نگاهبانی درّه در حال جنگ بوده و حالا جنگ تمام شده و توقف ما بی ثمر است. و تنها ده نفر در آنجا باقی ماندند.

از سوی دیگر خالد بن ولید و عکرمه بن ابی جهل از فرماندهان شجاع سپاه دشمن، که نقش کلیدی این درّه را در پیروزی مسلمانان می دانستند با اینکه شکست خورده بودند ولی به فکر جبران شکست بودند که ناگهان با خالی شدن درّه روبرو شدند. تعداد کمی از سربازان خود را مسلح نمودند و از آن درّه از پشت به مسلمانان حمله کردند. ده سربازی که نگاهبان درّه بودند کشته شدند، و دشمن از طریق درّه با ارتش اسلام روبرو شد، مسلمانانی که جنگ را تمام شده فرض کرده و سلاحها را زمین گذاشته بودند، به محاصره سربازان خالد درآمدند، خالد بلافاصله ارتش شکست خورده قریش را که در حال فرار بودند، برای همکاری دعوت نمود. چیزی نگذشت که ارتش قریش به میدان بازگشتند، و از پیش رو و پشت سر سربازان اسلام را احاطه کردند و مجدداً نبرد میان آنان آغاز شد.

هرج و مرج بی سابقه و شگفت آوری در ارتش اسلام به وجود آمد. مسلمانان چاره ندیدند جز اینکه به صورت دسته های پراکنده، به دفاع پردازند. ولی چون رشته فرماندهی از هم گسیخته شده بود، سربازان اسلام نتوانستند در این دفاع موفقیتی به دست آورند. بلکه تلفات سنگینی بر آنان وارد آمد، و چند سرباز



مسلمان نیز بدون توجه به دست سایر سربازان مسلمان کشته شدند.

از سوی دیگر، یکی از رزمندگان قریش یا به احتمال اینکه پیامبر ﷺ کشته شده و یا به خاطر تضعیف روحیه مسلمانان، فریاد زد:

«أَلَا قَدْ قُتِلَ مُحَمَّدٌ أَلَا قَدْ قُتِلَ مُحَمَّدٌ» «یعنی توجه کنید، محمد کشته شد.»

این خبر نادرست، همزمان هم در تقویت روحیه دشمن و هم در تضعیف روحیه سپاه اسلام، کاملاً مؤثر بود. به طوری که عده زیادی از سربازان اسلام پا به فرار گذاشتند، و صحنه نبرد را خالی کردند.

ابن هشام، سیره نویس بزرگ اسلامی، چنین می نویسد: انس به نضر، عموی انس بن مالک می گوید: موقعی که ارتش اسلام تحت فشار قرار گرفت و خبر مرگ پیامبر ﷺ در میدان منتشر گردید، بیشتر مسلمانان به فکر جان خود افتادند، و هر کس به گوشه‌ای پناه برد. او می گوید: دیدم دسته‌ای از مهاجر و انصار، که میان آن‌ها عمر بن خطاب و طلحة بن عبیدالله بود، در گوشه‌ای نشستند و به فکر خود هستند. من با لحن اعتراض آمیزی به آن‌ها گفتم: چرا اینجا نشستند؟ در جواب گفتند: پیامبر ﷺ کشته شده است، دیگر نبرد فایده ندارد، من به آن‌ها گفتم اگر پیامبر ﷺ کشته شده است، دیگر زندگی سودی ندارد برخیزید در آن راهی که او کشته شده شما نیز شهید شوید.<sup>۱</sup>

ابن هشام می گوید: انس پس از این گفتگو می گوید دیدم که سخنانم در آن‌ها

تأثیر ندارد؛ خودم دست به سلاح بردم، و صمیمانه مشغول نبرد شدم. ابن هشام می‌گوید: انس در این نبرد هفتاد زخم برداشت، و جنازه او را جز خواهر او کسی دیگر نشناخت. گروهی از مسلمان به قدری افسرده بودند که برای نجات خود نقشه می‌کشیدند تا به عبدالله ابی متوسل گردند تا او از ابوسفیان برای آن‌ها امان بگیرد.<sup>۱</sup>

ماجرای فرار مسلمانان در جنگ اُحد و سرزنش آنان از سوی خداوند متعال در ضمن آیات قرآن و همچنین نكوهش برخی از مسلمانان نسبت به آن‌ها و نقل قسمت‌هایی از تاریخ در این زمینه به درازا می‌کشد و ما در این مختصر به گوشه‌ای از آن اشاره کردیم.

گرچه فرار مسلمانان مایه‌ی تأثر و از سوی دیگر موجب شکست ارتش اسلام گردید. اما از سوی دیگر فداکاری و پایداری برخی از مسلمانان، چهره تاریخ بشریت را آبرو داد. از جمله، در میان آن فرار و ذلت، به پایداری سردار رشیدی برمی‌خوریم که ۲۶ بهار از عمر او گذشته بود و از طفولیت خود تا وفات پیامبر ﷺ همراه آن حضرت بود و لحظه‌ای از یاری او دست برداشت. این سردار رشید و فداکار واقعی مولای متقیان امیر مؤمنان حضرت علی عَلِيٍّ است که صفحات تاریخ، خدمات و فداکاری‌های او را در ترویج اسلام و دفاع از حریم آیین توحید ضبط نموده است.



اساساً این پیروزی مجدد در جنگ اُحد، بسان پیروزی نخستین، به وسیله رشادت‌ها و از خودگرفتنی‌های آن مرد فداکار انجام گرفت. زیرا علت فرار ارتش، در آغاز نبرد این بود که پرچمداران آن‌ها یکی پس از دیگری با شمشیر علی‌علیه کشته شدند، در نتیجه رعب و ترس زیادی در دل ارتش قریش افتاد که توان پایداری را از آن‌ها سلب نمود. ما اجمالی از فداکاری‌های آن حضرت را از کتاب‌های تاریخ‌نویسان معروف در اینجا نقل می‌کنیم:

ابن اثیر در تاریخ خود می‌نویسد: وجود پیامبر ﷺ از هر طرف مورد هجوم دسته‌هایی از ارتش قریش قرار گرفت، هر دسته‌ای که به آن حضرت حمله می‌آورد، علی‌علیه به فرمان پیامبر ﷺ به آن‌ها حمله می‌کرد، و با کشتن برخی موجبات تفرق آن‌ها را فراهم می‌ساخت. این جریان چند بار در اُحد تکرار شد. در برابر این فداکاری امین وحی نازل شد و فداکاری علی‌علیه را نزد پیامبر ﷺ ستود، و گفت: این نهایت فداکاریست که این سردار از خود نشان می‌دهد. رسول خدا ﷺ امین وحی را تصدیق کرد، و فرمود: من از علی‌علیه و او از من است. سپس ندایی در میدان شنیده شد، که مضمون آن دو جمله زیر بود:

«لَا سَيْفَ إِلَّا ذُو الْفَقَارِ، لَا فَنِي إِلَّا عَلِيٌّ.»<sup>۱</sup>

«یعنی شمشیر خدمتگزاری جز ذوالفقار (شمشیر علی بن ابیطالب علیّه) نیست، و جوانمردی جز علی‌علیه نیست.»

ابن ابی الحدید، جریان را با شرح بیشتری نقل می‌کند و می‌گوید: دسته‌هایی که برای کشتن پیامبر ﷺ هجوم می‌آوردند دسته پنجاه نفری بودند، و علی عَلَيْهِ السَّلَامُ در حالی که پیاده بود آن‌ها را متفرق می‌ساخت، سپس جریان نزول جبرئیل را نقل می‌کند و می‌گوید: علاوه بر اینکه این مطلب از نظر تاریخ مسلم است، من در برخی از نسخه‌های کتاب غزوات محمد بن اسحاق فرود آمدن جبرئیل را دیده‌ام و حتی روزی از استاد خود عبدالوهاب سکینه از صحّت آن پرسیدم، او گفت: صحیح است. من به او گفتم: چرا این خبر صحیح را مؤلفان صحاح شش‌گانه ننوشته‌اند؟ او در پاسخ گفت: خیلی از روایات صحیح داریم که نویسندگان صحاح از درج آن غفلت ورزیده‌اند.

خود امیر المؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ در سخنرانی مشروحی که برای رأس الیهود در محضر گروهی از یاران خود نمود، به فداکاری خود در جنگ احد چنین اشاره می‌فرماید:

«... هنگامی که ارتش قریش به سوی ما حمله آوردند، انصار و مهاجر راه خانه خود را گرفتند و من با هفتاد زخم از وجود آن حضرت دفاع کردم، سپس آن حضرت قبا را کنار زد و دست روی مواضع زخم که نشانه‌های آن‌ها باقی بود کشید.»<sup>۱</sup>

ما اعتراف می‌کنیم که نتوانستیم خدمات حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ را به گونه‌ای که در کتاب‌های شیعه و سنی نوشته شده در این صفحات نقل کنیم، ولی از مطالعه

روایات و اخباری که در این باره وارد شده به دست می‌آید هیچ‌کس مانند آن حضرت در جنگ أحد ثبات قدم نداشته است.

پس از امیر المؤمنین علیه السلام سردار دیگری که از حریم پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در این جنگ کاملاً دفاع نمود ابودجانه بود، او خود را سپر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم قرار داد و تیرها بر پشت او می‌نشست. این گونه وجود پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را از اینکه هدف تیر قرار گیرد حراست می‌کرد.

بعضی از تاریخ نویسان درباره‌ی ابودجانه چنین می‌نویسند:

هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و علی علیه السلام در محاصره مشرکان قرار گرفتند، چشم پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به ابودجانه افتاد. و فرمود: ابودجانه، من بیعت خود را از تو برداشتم، اما علی علیه السلام از من و من از او هستم. ابودجانه زار زار گریه کرد، گفت: به کجا روم؟ به سوی همسرم روم که خواهد مُرد، به خانه‌ام روم که خراب می‌شود، به سوی ثروت و مال خود بروم که نابود خواهد شد، به سوی اجل گریزم که خواهد رسید.

وقتی چشم پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به قطرات اشکی که از دیدگان ابودجانه می‌ریخت افتاد، اجازه مبارزه داد، و او و علی علیه السلام وجود پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را از حملات سرسختانه‌ی قریش حفظ کردند.<sup>۱</sup>

حمزة بن عبدالمطلب، عموی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از شجاعان عرب و از افسران به نام اسلام بود، و در جنگ أحد با تمام توان خود از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و اسلام دفاع





کرد، او کسی بود که با قدرت هر چه تمام‌تر پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را در لحظات حسّاس در مکه از شرّ بت‌پرستان حفظ کرده و در انجمن بزرگ قریش به جبران توهین و اذیتی که ابوجهل درباره پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ انجام داده بود، سر ابوجهل را شکست، کسی را قدرت مقاومت با او نبود.

او سردار رشید و جانباری بود که در جنگ بدر قهرمان رشید قریش «شبیّه» را از پای درآورد، و گروهی را مجروح کرد و عده‌ای را به جهنم فرستاد.

هند همسر ابوسفیان دختر عتبه کینه‌ی حمزه را به دل داشت او تصمیم داشت که به هر قیمتی که باشد انتقام پدرش را از مسلمانان بگیرد. وحشی قهرمان حبشی، که غلام جبیر بن مطعم بود و عموی جبیر نیز در جنگ بدر کشته شده بود، از طرف هند مأمور بود با به کار بردن حيله و مکر یکی از سه نفر «پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، علی إِبْنِ أَبِي طالبٍ و حمزه» را برای گرفتن انتقام خون پدر از پای درآورد، قهرمان حبشی در پاسخ گفت: من هرگز به محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نمی‌توانم دسترسی پیدا کنم زیرا یاران او از همه کس به او نزدیک‌ترند. علی إِبْنِ أَبِي طالبٍ نیز در میدان نبرد فوق‌العاده بیدار است. ولی خشم و غضب حمزه در جنگ به قدری زیاد است که در موقع نبرد متوجه اطراف خود نمی‌شود، شاید بتوانم او را از طریق حيله و اغفال از پای درآورم. هند به همین اندازه راضی شد و قول داد که اگر در این راه موفق شود او را آزاد کند.

غلام حبشی می‌گوید: روز اُحد در مرحله‌ی پیروزی قریش من به دنبال حمزه بودم. او بسان شیری غرّان، به قلب سپاه حمله می‌برد، و هر کس می‌رسید

بی‌جان می‌ساخت، من خود را پشت درخت‌ها و سنگ‌ها پنهان کردم، به طوری که او مرا نمی‌دید، و در حالی که گرم نبرد بود از کمین درآمد، و حربه‌ی خود را همانند حبشی‌ها به سوی او افکندم. حربه به تهیگاه او نشست، و از میان دو پای او درآمد، او خواست به سوی من حمله کند، ولی از شدت درد نتوانست، و به همان حالت ماند تا روح از بدنش جدا شد. سپس با کمال احتیاط به سوی وی رفتم، حربه خود را درآورده و به لشکرگاه قریش برگشتم، و به انتظار آزادی نشستم.

پس از جنگ احد من مدت‌ها در مکه می‌زیستم تا آنکه مسلمانان، مکه را فتح کردند من به سوی طائف فرار کردم، چیزی نگذشت تا آنکه شعاع قدرت اسلام تا آن حدود کشیده شد، شنیده بودم که هر کس به هر اندازه مجرم باشد، اگر به آیین اسلام بگردد، پیامبر ﷺ از تقصیر او می‌گذرد. من در حالی که شهادتین را بر زبان جاری می‌ساختم، خود را خدمت پیامبر ﷺ رساندم دیده پیامبر ﷺ بر من افتاد، فرمود تو همان وحشی حبشی هستی؟ عرض کردم بلی، فرمود: چگونه حمزه را کشتی؟ من عین جریان را نقل کردم. پیامبر ﷺ متأثر شد و فرمود: تا زنده‌ای روی تو را نبینم زیرا مصیبت جانگداز عمومیم به دست تو انجام گرفته است.<sup>۱</sup>

امّ عامر یکی از فداکاران جنگ احد بود. با اینکه جهاد ابتدایی برای زنان در اسلام حرام است، ولی گاهی برخی از بانوان تجربه دیده برای کمک به جنگاوران



اسلام همراه آنان از مدینه بیرون می آمدند. و با سیراب کردن تشنگان و شستن لباس های سربازان و بستن زخم مجروحان به پیروزی مسلمانان کمک می کردند.

امّ عامر، که نام وی نسبیه است، می گوید: من برای رساندن آب به سربازان اسلام در اُحد شرکت کردم، تا آنجا که دیدم نسیم فتح به سوی مسلمانان وزید. اما چیزی نگذشت که یک مرتبه ورق برگشت مسلمانان، شکست خورده پا به فرار گذاردند و جان پیامبر ﷺ در معرض خطر قرار گرفت. وظیفه ی خود دیدم از آن حضرت دفاع کنم، مشک آب را به زمین گذاشتم، و با شمشیری که به دست آورده بودم، از حملات دشمن می کاستم، و گاهی تیراندازی می کردم. او اضافه می کند: در آن هنگام که مردم پشت به دشمن کرده فرار می کردند، چشم پیامبر ﷺ به یک نفر افتاد که در حال فرار بود، فرمود: اکنون که فرار می کنی سپر خود را ببنداز. او سپر خود را انداخت، و من آن سپر را برداشته استفاده کردم. ناگاه متوجه شدم مردی از میان دشمنان متوجه پیامبر ﷺ شده و با شمشیر برهنه قصد جان آن حضرت را دارد من و مصعب او را از حرکت باز داشتیم. او برای عقب زدن من ضربتی بر شانه ام زد. با اینکه من چند ضربه بر او زدم ولی ضربه ی من در او تأثیر نداشت، چون دو زره روی هم پوشیده بود، ولی ضربه ی او تا یک سال اثرش در بدن من باقی بود. پیامبر ﷺ متوجه شدند که خون از شانه ام فوران می کند، فوراً یکی از پسرانم را صدا زدند، و فرمودند: زخم مادرت را ببند او زخم مرا بست، و من دو مرتبه مشغول دفاع شدم. در این بین متوجه شدم که یکی از پسرانم زخم برداشت از پارچه هایی که برای زخم

مجروحان آورده بودم استفاده کردم، زخم پسر را بستم، و چون وجود پیامبر ﷺ در آستانه‌ی خطر بود، رو به فرزندم کردم و گفتم: پسرم برخیز و مشغول کارزار باش.

رسول اکرم ﷺ از شهادت و رشادت این زن فداکار سخت در شگفت بود و وقتی چشمش به ضارب پسر وی افتاد، فوراً به نسیبه فرمود: ضارب فرزندت این مرد است. مادر دل سوخته که همچون پروانه گرد وجود پیامبر ﷺ می‌گشت مثل شیر نر به آن مرد حمله برد، و شمشیری به ساق او زد که او را نقش زمین ساخت. این بار تعجب پیامبر ﷺ بیشتر شد، به طوری که از شدت تعجب خندیدند، تا حدی که دندان‌های عقب آن حضرت آشکار شد، و فرمود: قصاص فرزند خود را گرفتی. این زن در برابر آن همه فداکاری‌ها از پیامبر ﷺ خواست که دعا کند خدا او را در بهشت ملازم حضرتش قرار دهد. پیامبر ﷺ در حق وی دعا کرد، و فرمود: خدایا این‌ها را در بهشت رفیق من قرار بده.

منظره‌ی دفاع این بانو به قدری برای پیامبر ﷺ مایه‌ی خرسندی بود که درباره‌ی او فرمود: «لِمَقَامِ نَسِيبَةَ بِنْتِ كَعْبِ الْيَوْمِ خَيْرٌ مِنْ فُلَانٍ وَ فُلَانٍ». موقعیت این بانوی فداکار امروز از فلانی و فلانی بالاتر است. ابن ابی الحدید می‌نویسد: راوی حدیث نسبت به پیامبر ﷺ خیانت ورزیده است، زیرا صریحاً نام آن دو نفر را که پیامبر ﷺ اسم آن‌ها را برده، ذکر نکرده است.<sup>۱</sup>

## پایان جنگ

آتش جنگ خاموش شد، و طرفین از یکدیگر فاصله گرفتند. مسلمانان بیش از سه برابر قریش کشته داده بودند، و می‌بایست هر چه زودتر اجساد عزیزان خود را به خاک بسپارند. اما زنان قریش پیش از آنکه مسلمانان به دفن کشتگان برسند دست به جنایات بزرگی زده بودند. جنایاتی که در تاریخ بشریت کم نظیر است. آنان برای اینکه بیشتر انتقام گرفته باشند، اعضاء و گوش و بینی مسلمانانی که روی خاک افتاده بودند بریده و از میان آن‌ها همسر ابوسفیان از اعضاء بدن مسلمانان برای خود گردن‌بند و گوشواره ترتیب داد. شکم سردار فداکار اسلام حضرت حمزه را پاره کرده و جگر او را در آورد و آن را به دندان تکه پاره کرد.

این عمل به قدری ننگین و زشت بود که ابوسفیان گفت من از این عمل تبری می‌جویم، و چنین دستوری نداده بودم، ولی خیلی هم ناراحت نیستم. این کردار زشت باعث شد که این زن در میان مسلمانان به هند جگرخوار معروف شد وقتی پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در میان کشتگان چشمش به وضع رقت‌بار حمزه افتاد، فوق‌العاده منقلب و از این جنایت دشمن خشمگین شد، به طوری که فرمود: این خشم و غضبی که اکنون در خود احساس می‌کنم در زندگانی من بی‌سابقه است.

تاریخ‌نویسان می‌گویند: مسلمانان عهد کردند (و گاهی خود پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ را نیز اضافه می‌کنند) که اگر بر مشرکان دست یابند همین معامله را با کشته‌های آن‌ها انجام دهند، و آنان به جای یکی، سی نفر از آن‌ها را مُثْلِهِ «یعنی گوش و بینی بریده» سازند. ولی چیزی نگذشت که آیه‌ای به این مضمون نازل شد: اگر

تصمیم دارید که آن‌ها را مجازات کنید، در مجازات خود میانه‌رو باشید و از حدّ اعتدال بیرون نروید و اگر صبر کنید برای بردباران بهتر است.<sup>۱</sup>

خواهر حمزه، صفیه، اصرار داشت که جنازه برادر را ببیند. ولی فرزند او زیبر از آمدن مادر به دستور رسول خدا ﷺ جلوگیری نمود. صفیه به فرزند خود گفت: شنیده‌ام برادرم را مثله کرده‌اند. به خدا سوگند که اگر بر بالین او بیایم اظهار ناراحتی نخواهم کرد، و این مصیبت را در راه خدا خواهم پذیرفت.

این بانوی تربیت یافته با کمال وقار به بالین برادر آمد، نماز بر او خواند و در حق او طلب آمرزش نمود و بازگشت. سپس پیامبر ﷺ برای شهدا نماز خواند و آن‌ها را دفن نمودند.<sup>۲</sup>

### خاطرات هیجان‌انگیز یک زن با ایمان

بانویی از قبیله بنی دینار که شوهر و پدر و برادر خود را از دست داده بود در میان گروهی از زنان نشسته اشک می‌ریخت، و زنان دیگر نوحه‌سرای می‌کردند. ناگهان پیامبر ﷺ از کنار این زنان عبور کردند. وقتی این بانوی داغ‌دیده متوجه پیامبر ﷺ شد بی‌اختیار تمام مصائب را فراموش کرد و از صمیم قلب ندایی در داد که انقلابی بر پا نمود. عرض کرد ای رسول خدا ﷺ تمام ناگواری‌ها و مصیبت‌ها در راه تو آسان است، شما زنده بمانید، هر فاجعه‌ای برای ما وارد شود ما آن را کوچک می‌شماریم، و نادیده می‌گیریم.<sup>۳</sup>

۱ - سوره نحل آیه ۱۲۶.

۲ - بحارالانوار «مجلسی» ج ۲۰، ص ۱۳۱.

۳ - سیره حلبیة «ابوالفرج حلبی»، ج ۲، ص ۳۴۲.



## نمونه‌ای دیگر از زنان فداکار

در مدینه چنین انتشار یافته بود که پیامبر ﷺ در صحنه جنگ احد کشته شده است. بستگان پیامبر ﷺ برای یافتن خبر صحیح از حال ایشان رهسپار احد بودند، در بین راه به بانویی برخوردند که مهار شتری را در دست داشت و به مدینه می‌رفت. از او پرسیدند: اگر از احد می‌آیی چه خبر از پیامبر ﷺ داری؟ او در پاسخ مثل اینکه کوچک‌ترین مصیبتی متوجه وی نشده با قیافه باز به آن‌ها گفت: خبر خوشی دارم، و آن اینکه پیامبر ﷺ زنده و سالم است، و در برابر این نعمت بزرگ تمام مصائب کوچک و ناچیز است.

خبر دیگر اینکه، خداوند کافران را در حالی که مملو از خشم و غضب بودند برگردانید. سپس از او پرسیدند که این جنازه‌ها که بر شتر بار کرده‌ای از کیست؟ گفت همگی مربوط به خود من است یکی شوهرم، دیگری فرزندم، سومی برادرم؛ آن‌ها را برای دفن به مدینه می‌برم.

او در حالی که مهار شتر را به سوی مدینه می‌کشید، متوجه شد شتر به زحمت راه می‌رود. یکی از همسران پیامبر ﷺ گفت: لابد بار شتر سنگین است. در پاسخ گفت: نه، این شتر بسیار نیرومند است، و می‌تواند بار دو شتر را بردارد، و از طرفی هر وقت روی شتر را به سوی احد برمی‌گردانم این حیوان به آسانی می‌رود، ولی هر وقت روی آن را به سمت مدینه می‌نمایم به زحمت کشیده می‌شود، و زانو به زمین می‌زند. این خانم تصمیم گرفت به احد برگردد و پیامبر ﷺ را از جریان آگاه سازد وقتی با آن حضرت روبرو شد و مطلب را به



عرض رسانید، پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند، هنگامی که شوهرت (که نام او عمرو بن جموح است) به سوی میدان می‌رفت از خدا چه خواست؟ عرض کرد: شوهرم رو به درگاه خدا کرد، و گفت: خداوندا مرا به خانه‌ام باز نگردان. پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: دعای شوهرت مستجاب شد، خداوند نمی‌خواهد این جنازه به سوی خانه عمرو برگردد. و تو باید هر سه جنازه را در اُحد به خاک بسپاری، و بدان که این سه نفر در عالم دیگر نیز با هم خواهند بود. هند همسر عمرو در حالی که اشک از گوشه چشمانش می‌ریخت از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ درخواست کرد که از خداوند بخواهد که او نیز پیش آن‌ها باشد.<sup>۱</sup>

پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وارد خانه‌ی خود شدند، دیدگان دختر عزیز او، فاطمه عَلَيْهَا السَّلَام به چهره‌ی مجروح پدر افتاد، اشک از چشمانش سرازیر شد. بلافاصله مقداری آب آورد تا خون‌های چهره‌ی پدر را شستشو دهد، امیر مؤمنان عَلَيْهِ السَّلَام آب می‌ریخت و زهرا عَلَيْهَا السَّلَام خون‌های اطراف را می‌شست ولی چون زخم عمیق بود خون متوقف نمی‌شد. ناچار قطعه حصیری را سوزانیدند و خاکستر آن را روی زخم‌ها ریختند، تا خون زخم‌ها بند آمد.<sup>۲</sup>

### دشمن را باید تعقیب کرد

شبی که مسلمانان پس از حادثه‌ی اُحد در خانه‌های خود آرمیدند، شب حسّاسی بود، از هر خانه‌ای صدای شیون بلند بود، منافقان و یهودیان داخل مدینه

۱ - المغازی، «واقعی»، ج ۱، ص ۲۶۵.

۲ - كشف الغمّة «اربلی»، ج ۱، ص ۱۸۹.



از این جریان خوشحال بودند. بیم آن می‌رفت که از این وضع موجود استفاده کنند، و عواطف مسلمانان داغ‌دیده را علیه برنامه‌های پیامبر ﷺ تحریک نمایند و شورشی ایجاد کنند. بدین جهت لازم بود پیامبر ﷺ آن‌ها را بترساند و به آن‌ها بفهماند مسلمانان دچار تزلزل نگردیده‌اند.

پیامبر ﷺ از سوی خداوند مأمور شد که فردای همان شب دشمن را تعقیب کند. بلافاصله، دستور داد در تمام نقاط شهر اعلام کنند، کسانی که دیروز در احد بوده‌اند فردا باید برای تعقیب دشمن آماده شوند؛ و کسانی که در احد شرکت نداشته‌اند حق ندارند در این برنامه با ما شرکت ورزند.

ندای منادی پیامبر ﷺ به گوش جوانی از قبیله‌ی بنی عبدالاشهل رسید. او در حالی که با برادر خود با بدن مجروح در رختخواب افتاده بود، این ندا به طوری او را تکان داد، که با آن که یک اسب سواری داشتند و حرکت برای آن‌ها از جهانی مشکل بود، با این حال به یکدیگر گفتند: هرگز سزاوار نیست پیامبر ﷺ به سوی جهاد برود و ما از او عقب بمانیم. این دو برادر مرکب خود را به نوبت سوار می‌شدند تا خود را به سربازان اسلام رسانیدند.<sup>۱</sup>

### حمراء الاسد

پیامبر ﷺ ابن امّ مکتوم را جانشین خود در مدینه قرار داد، و در حمراء الاسد که هشت میلی مدینه است، موضع گرفت. معبد خزاعی که رئیس قبیله خزاعه، با این که مشرک بود به پیامبر ﷺ تسلیت گفت، و سپس به منظور

خدمت به پیامبر ﷺ از حمراء الاسد عازم روجاء مرکز ارتش قریش شد و با ابوسفیان ملاقات کرد، و چنین دریافت کرد که ابوسفیان تصمیم گرفته به سوی مدینه برگردد، و باقیمانده‌ی قدرت مسلمانان را از بین ببرد. معبد او را از مراجعت منصرف ساخت و گفت: هان ای ابوسفیان، محمد اکنون در حمراء الاسد است و با سربازان بیشتر از مدینه خارج شده و آنهایی که دیروز در نبرد شرکت نکرده بودند، امروز در رکاب ایشان هستند. ابوسفیان من چهره‌هایی را دیدم که از شدت غیظ و خشم افروخته شده و تاکنون در عمرم چنین قیافه‌هایی را ندیده‌ام و مسلمانان از بی‌انضباطی دیروز سخت پشیمانند. او به قدری از قدرت ظاهری و عظمت روحی و روانی مسلمانان سخت گفت، که ابوسفیان را از تصمیم خود منصرف ساخت.

پیامبر ﷺ با یاران خود، سر شب در «حمراء الاسد» ماند و دستور داد در تمام نقاط بیابان آتش روشن کنند تا دشمن تصور کند که قدرت و نیروهای جنگنده‌ی آن‌ها بیش از آن مقدار است که در اُحد دیده بودند.

از سوی دیگر در ارتش قریش، صفوان امیه به ابوسفیان گفت، مسلمانان خشمگین و زخم خورده‌اند تصور می‌کنم که به همین مقدار اکتفا کنیم و راه مکه را پیش بگیریم.

سرانجام نبرد اُحد با تقدیم هفتاد یا هفتاد و چهار و به قولی هشتاد و یک شهید پایان گرفت، در حالی که کشته شدگان قریش از بیست و دو نفر تجاوز نکرد، این پیش‌آمد ناگوار به خاطر بی‌انضباطی نگهبانان شکاف دره بود که



مشروح آن را خواندید.<sup>۱</sup>

بدین ترتیب جنگ أحد که روز شنبه هفتم شوال سال سوم هجرت رخ داد به ضمیمه‌ی حادثه‌ی حمراء الاسد که آن نیز تا روز جمعه همان هفته ادامه داشت، در روز چهاردهم شوال همان سال پایان پذیرفت.

### ولادت حضرت امام حسن مجتبی‌علیه‌السلام

از حوادث سال سوم هجرت، تولد نخستین گوهر تابناک امامت، حضرت امام مجتبی حسن بن علی‌علیه‌السلام است، که در نیمه‌ی ماه رمضان سال سوم دیده به جهان گشودند.

ولادت آن بزرگوار مراسم خاصی داشت که در تاریخ نقل شده است، و ما برای رعایت اختصار از نقل آن صرفنظر می‌کنیم.<sup>۲</sup>

### ازدواج پیامبر ﷺ با زینب

یکی از حوادث جنجال‌انگیز زندگی پیامبر ﷺ ازدواج با زینب دختر جَحش دختر عمه پیامبر ﷺ بود. این ازدواج مقدماتی دارد، و همچون دیگر ازدواج‌ها آن حضرت هدفی خاص غیر از مسأله زناشویی داشت. این بار ازدواج پیامبر ﷺ به خاطر از بین بردن یکی از خرافات حاکم بر جامعه‌ی وقت بود. اصل جریان از این قرار است:

در زمان جاهلیت، غارتگران بیابانگرد عرب کودکی را از قافله‌ای ربوده و در

۱ - طبقات الکبری «ابن سعد»، ج ۲، ص ۴۹.

۲ - امامی «شیخ صدوق»، ص ۱۳۴.

بازار عُكاظ به عنوان غلام فروخته بودند، و حکیم بن حزام او را برای عمه خود خدیجه عَاطِيَةَ خرید، وی نیز پس از ازدواج او را به محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بخشیده بود. اخلاق نیک و عواطف والای پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ باعث شد که این جوان چنان شیفته‌ی پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شد که حتی آنگاه که پدرش برای پیدا کردن فرزند خود وارد مکه گردید و از محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خواست که او را آزاد سازد تا همراه پدرش به خانواده‌اش برگردد، حاضر نشد؛ و حضور پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را بر تمام خانواده‌اش ترجیح داد. سرانجام پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ او را آزاد گذاشت که اگر بخواهد برگردد و اگر بخواهد بماند.

این جوان که نامش در تاریخ زید است و قرآن کریم هم او را به همین نام خوانده است، نه تنها شیفته‌ی پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بود که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هم از صمیم دل او را دوست می‌داشتند. تا آنجا که او را به فرزندی برگزیدند و مردم او را به جای زید پسر حارثه زید فرزند محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌خواندند. و حضرت برای رسمی شدن این موضوع روزی دست زید را گرفتند و خطاب به قریش فرمودند: این فرزند من است و ما از یکدیگر ارث می‌بریم. <sup>۱</sup> این علاقه‌ی قلبی همچنان باقی بود، تا اینکه زید در جنگ موته شهید شد و پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از مرگ او همچون مرگ فرزندش متأثر گردید.

زمانی که زید به سن ازدواج رسید، پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دختر عمه خود را که زینب نام داشت و نوه‌ی عبدالمطلب بود به ازدواج زید، غلام سابق خود در آورد، تا



ضمن این ازدواج، عملاً فاصله‌های موهوم طبقاتی را از میان بردارد و تنها ملاک فضیلت و برتری را به فرموده‌ی قرآن کریم، تقوی معرفی فرماید. با اینکه زینب و برادرش در آغاز امر به این ازدواج راضی نبودند، ولی چون آیه‌ای در این مورد نازل شد که خداوند می‌فرماید:

«هیچ مرد و زن مؤمنی، در صورتی که خدا و پیامبر دربارهی او تصمیمی گرفتند اختیاری از خود ندارند و هر کس فرمان خدا و پیامبرش را مخالفت کند در گمراهی آشکار است.»<sup>۱</sup>

زینب و برادرش به این ازدواج رضایت دادند، و در نتیجه اشراف زاده قریش به ازدواج غلام محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ درآمد. ولی پس از مدتی که از این ازدواج گذشت، زید و همسرش توافق اخلاقی نداشتند و بالاخره این ناسازگاری منجر به طلاق و جدایی شد.

در میان عرب رسم بود، که پسر خوانده از هر جهت حکم فرزند داشت، یعنی حتی در مورد ازدواج، اگر با دختری ازدواج می‌کرد، آن دختر به پدر خوانده‌ی شوهرش محرم می‌شد و اگر چنانچه ازدواج به طلاق کشیده می‌شد باز برای همیشه آن خانم به پدر خوانده شوهرش محرم بود و نمی‌توانست با او ازدواج کند. همانطوری که در مورد فرزند واقعی مطلب این طور است. یعنی عروس به پدر شوهرش برای همیشه حتی اگر شوهرش بمیرد یا از او جدا شود، محرم خواهد بود.

معلوم است این رسم، رسم غلطی است و پیامبر ﷺ که باید با تمام رسوم غلط مبارزه کند، در این مورد نیز مأموریت مبارزه داشت.

اصولاً یکی از فرق‌های انبیا و دیگر رهبران اجتماع این است که، رهبران دیگر سعی می‌کنند به هر شکلی که ممکن باشد مردم را به سوی خود جذب کنند، و در این راستا تلاش می‌کنند حتی از راه احترام گذاشتن به سنت‌های اجتماعی و تسلیم آن‌ها شدن مردم را متوجه خود سازند، اگرچه آن سنت را نادرست و آن پدیده محترم اجتماعی را از هر جهت زیان‌آور بدانند. ولی پیامبران به عکس آن‌ها حرکت می‌کنند. آن‌ها موج‌شکن هستند. اگر چنانچه با پدیده‌ی غلطی برخورد کنند با آن مبارزه می‌کنند، اگرچه آن پدیده کاملاً مورد احترام مردم باشد. به همین دلیل است که در تاریخ زندگی انبیا مشاهده می‌کنیم، معمولاً مردم زمان آن‌ها در آغاز با پیامبران مبارزه می‌کردند و تسلیم آن‌ها نمی‌شدند، و بعدها که رشد پیدا می‌کردند و ارزش کار پیامبران را درک می‌کردند، آن‌ها که فهم و شعورشان بالا بود جذب انبیاء می‌شدند به طوری که تا آخرین رمق و نیز در پیروی از آن‌ها مقاومت می‌کردند. در این مورد نیز پیامبر ﷺ از سوی خداوند مأموریت یافت. عملاً با این رسم غلط مبارزه کند، بدین ترتیب که با همسر سابق پسر خوانده‌اش ازدواج کند. زیرا این سنت غلط چنان در اجتماع آن روز ریشه پیدا کرده بود، که تنها با جعل قانون از بیان برداشته نمی‌شد و نیازمند به یک حرکت جدی و برنامه‌ی عملی بود در حدی که هیچکس نتواند خرده‌گیری کند و برای همه کس قابل پذیرش باشد. قرآن در این زمینه می‌فرماید:



«هنگامی که زید زینب را طلاق داد، او را به ازدواج تو در آوردیم، تا برای افراد با ایمان درباره‌ی همسران پسر خوانده خود هنگامی که آن‌ها را طلاق می‌دهند محدودیتی نباشد.»<sup>۱</sup>

این ازدواج، علاوه بر اینکه یک سنت غلطی را کوبید. بزرگ‌ترین مظهر برای مساوات و برابری قرار گرفت زیرا رهبر عالیقدر اسلام با بانویی ازدواج کرد که در گذشته همسر آزاد شده‌ی او بود و در دنیای آن روز چنین ازدواجی، مخالف با شئون اجتماع به شمار می‌رفت و به همین جهت موحی از اعتراض و انتقاد از جانب منافقان و کوتاه فکran پدید آورد در همه جا به عنوان یک کار نادرست می‌گفتند که محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ با همسر پسر خوانده‌ی خود ازدواج کرده است خداوند برای مبارزه‌ی با این افکار، آیه‌ی زیر را فرو فرستاد:

«محمد یکی از مردان شما نیست، او سمتی جز اینکه رسول خدا و خاتم پیامبران است ندارد و خداوند از همه چیز آگاه است.»<sup>۲</sup>

قرآن تنها به این اکتفا نکرد، بلکه پیامبر خود را که در اجرای فرمان خدا، شجاع و بی‌باک بود با آیه‌های ۳۸ و ۳۹ سوره‌ی احزاب مورد ستایش قرار داد خلاصه‌ی این دو آیه اینست که: محمد بسان سایر پیامبران است که پیام‌های خدا را می‌رساند و در اطاعت فرمان خدا از هیچ‌کس نمی‌ترسد.

۱ - سوره احزاب آیه ۳۷ و ۳۸.

۲ - سوره احزاب آیه ۴۰

## خودآزمایی

- ۱- چرا ازدواج حضرت علی علیه السلام و حضرت فاطمه علیها السلام برای همه سرمشق است؟
- ۲- چرا در غزوه أُحُد، کفار از زنان و دختران نیز استفاده کردند؟
- ۳- نتیجه شورای نظامی درباره جنگ أُحُد چه بود؟
- ۴- چرا حنظله را غسیل الملائکه نام نهاده‌اند؟
- ۵- جنگ أُحُد توسط چه کسی و با چه هدفی آغاز شد؟
- ۶- چگونه سپاه اسلام در جنگ أُحُد شکست خورد؟
- ۷- حضرت علی علیه السلام در جنگ أُحُد چه فداکاری‌هایی انجام دادند؟
- ۸- چگونه حضرت حمزه به شهادت رسید؟
- ۹- یکی از تفاوت‌های اساسی انبیاء با دیگر رهبران اجتماع چیست؟
- ۱۰- چرا ازدواج پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با زینب جنجال برانگیز بود؟